سال اقتصاد مقاومتی؛ اقدام و عمل
مرجان کار
تولید کننده بلوک سقفی
تیغه دیواری و خرپای فلزی
info. marjankar.ir
در خدمت توسعه مسکن در شمال کشور
تلفن کارخانه گرگان: ۳۲۱۶۴۵۲۹-۳۲۱۶۴۵۲۵
دفتر فروش گرگان: ۳۲۱۶۴۵۲۷-۳۲۱۶۴۴۵۷

روزنامه ای برای گلستان
گلشن مهر
دوشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۵ / سال هجدهم / شماره ۱۵۰۹ / ۴ صفحه / ۵۰۰ تومان

لباسشوئی وسکو «مناجاتی»
لباس جهت اطوکشی و
شستشو پذیرفته می شود
با قیمت مناسب
شستشو پتو یک نفره ۵ هزار تومان،
پتوی دو نفره ۶ هزار تومان
گرگان، سرخواجه هفتم (هفت دستگاه)
جنب هفت دستگاه چهارم
همراه: ۰۹۱۱۲۷۸۲۱۰۴

انسانی که نیکوکاریش
مرزنمی شناسد
«۱

برنامه های اجلاسیه ۴۰۰۰ شهید
گلستان مستندسازی شود
«۲

بیاد پرویز کیانی
«۳

خطر در کمین فُک خزری

«۲»

با عبور از سفیدی سکوت

دفتر شعر با اینکه چاپ شدم انگارمی خواهد خودش را به عنوان یک اتفاقی که آن را با تاخیر به چنگ آورده معرفی کند. تیتری که میتواند بسیاری از آنات و لحظه های غیر مترقبه وپروژه نوشتاری دیر به انجام رسیده را در رسمیت چاپ شدن به ذهن متبادر کند.

انگار چاپ شدن شعر خود تحقق بخشی از وجود نادیده شاعر در جسمیت کتاب است. تیتری اگزیستانزیال و شوخ طبعانه که درعین حال صراحتی ژورنال هم دارد. اما در بطن خود شاعرانگی شاعری ست که خود را در زاویه های منفرد به کشف هستی زبان اش می نشیند.انگار چاپ شدن یا نشدن مرزهایی از شاعرانگی را در حدود و جغرافیایی از انگاره های تنهایی را ترسیم می کند و چاپ شدن و نشدن گونه ای از تقدیر جبری شاعرانه ست . اما تنهایی یکی از موتیف های پرتحرکی ست که در شعر های حبیب از جنبه عینی با توجه به کارکرد اش در نظام نشانه ای کاربردی می شود .در شعر «سیاه شار « تنهایی ابژه ای ست که از پتانسیل صرف انتزاعی اش تخلیه می شود.و به مادیت و عینت تجربی می رسد. در این شعر تنهایی درسه حالت بیانگری و حسی و روایی ادغام می شود.

با چشم های روشن تو اما / هنوز آبشار کلاغ می ریزد /بر سرنوشت سر انگشتهای وحشی و بی چاره ام....

«۴»

پروازهای فرودگاه کلاله ۲۸ آبان دوباره راه‌اندازی می شود

«۳»

خبر

مدیرکل صداو سیمای مرکز گلستان:

شورای خبر و ارتباط با رسانه‌های استان گلستان راه‌اندازی شد

مدیرکل صدا و سیمای مرکز استان گلستان از تشکیل شورای خبر و ارتباط با رسانه‌های استان در راستای برگزاری اجلاسیه ۴ هزار شهید استان گلستان خبر داد.به گزارش خبرگزاری فارس از گرگان، بهرام عبدالحسینی ظهر امروز در هفتمین جلسه شورای سیاست‌گذاری اجلاسیه ۴ هزار شهید استان گلستان ضمن تسلیت ایام سوگواری شهادت سید و سالار شهیدان امام حسین(ع) اظهار کرد: تا قبل از برگزاری اجلاسیه ۴ هزار شهید استان گلستان نسبت به برگزاری دو نشست خبری با مطبوعات مبادرت خواهد شد.وی در خصوص تهیه سریال، تله‌فیلم و دو مستند تصریح کرد: کار تصویربرداری سریال به اتمام رسیده و در دست تدوین است و نیمه آبان‌ماه جاری آماده پخش خواهد بود که رایزنی‌هایی انجام می‌دهیم تا این سریال از شبکه‌های سراسری نیز پخش شود، تله‌فیلم و دو مستند نیز آماده پخش هستند.

* مسئولان کمیته‌های اجلاسیه فعالیت‌های خود را مستند کنند

مدیرکل صدا و سیمای مرکز استان گلستان با اشاره به اینکه از ابتدای مهرماه حجم برنامه اجلاسیه شهدا بیشتر شده است، افزود: تا زمان برگزاری اجلاسیه برنامه‌های پیش‌بینی شده پررنگ‌تر بر روی آنتن می‌رود.عبدالحسینی از مسئولان کمیته‌های اجلاسیه ۴ هزار شهید استان گلستان خواست تا آمادگی ارائه عملکرد خود را به مدت ۱۰ دقیقه داشته باشند تا از طریق سیمای استانی پخش شود. وی بر لزوم مستندسازی فعالیت‌ها تاکید کرد و گفت: مسئولان کمیته‌ها فقط به گرفتن چند عکس اکتفا نکنند بلکه با تصویربرداری از فعالیت‌هایی که صورت می‌گیرد به ماندگاری اقدامات اهتمام کنند.

*جشنواره منطقه‌ای مطبوعات برگزار می‌شود

مدیرکل صدا و سیمای مرکز استان گلستان بیان کرد:هر کدام از برنامه‌های کمیته‌های شهرستانی که قابلیت پخش مستقیم داشته باشد صدا و سیما این آمادگی را دارد که نسبت به پخش آن اقدام نماید. عبدالحسینی با اشاره به اینکه جشنواره عشق و ایثار با همکاری بسیج هنرمندان کشور به صورت ملی برگزار می‌شود، بیان کرد: ۳۵۰ اثر به دبیرخانه ارسال شده است این، جشنواره قرار بود هفته آینده برگزار شود که به ۱۴ و ۱۵ آذرماه موکول شد جوایز این جشنواره را بسیج هنرمندان متقبل خواهد شد.وی از پیگیری جشنواره منطقه‌ای مطبوعات نیز خبر داد و گفت: چاپ ویژه‌نامه اجلاسیه، راه‌اندازی سایت اطلاع‌رسانی ۴ هزار شهید، پرتابل خبری ۴ هزار شهید و تشکیل شورای خبر و ارتباط با تمامی رسانه‌ها در دستور کار است.

مدیر کل غله گلستان خبر داد

خرید تضمینی ۱۸۸۴ تن دانه روغنی آفتابگردان در گلستان

مدیر کل شرکت غله و خدمات بازرگانی استان گلستان گفت: از شروع خرید تضمینی دانه روغنی آفتابگردان تاکنون یک‌هزار و ۸۸۴ تن از این محصول از کشاورزان استان خریداری شده است.به گزارش خبرگزاری فارس از گرگان به نقل از روابط عمومی شرکت غله و خدمات بازرگانی استان گلستان، حمیدرضا علی‌محمدی اظهار کرد: تعداد چهار مرکز خرید مستقر در این استان تاکنون یک‌هزار و ۸۸۴ تن دانه روغنی آفتابگردان از کشاورزان خریداری کرده‌اند و پیش‌بینی می‌شود، امسال ۴ هزار و ۲۰۰ تن از این محصول از کشاورزان استان خریداری شود.علی‌محمدی تشریح کرد: شهرهای بندرترکمن، گرگان و گنبدکاووس، انبار الوم به عنوان مراکز تولیدکننده این محصول در این استان هستند و تحویل آفتابگردان از کشاورزان در مراکز مستقر این مناطق در حال انجام است.وی با اشاره به اینکه تاکنون ۷۱ درصد از بهای دانه روغنی آفتابگردان به حساب کشاورزان واریز شده است، افزود: ارزش این مقدار دانه روغنی خریداری شده ۲ میلیارد و ۳۸۸ میلیون تومان است.

آشنایی با دکتر هاشم قاسم پور

انسانی که نیکوکاریش مرز نمی‌شناسد

اشاره: در ادب فارسی و در ایات متعدد قرآن کریم همواره دستگیری و کمک به انسانهای دیگر دارای ارج و احترام بوده است ،کمک به دیگران یک صفت ارزنده برای انسانهاست که در برخی به تبلور میرسد و دیگران می توانند آنها را برای خود الگویی بدانند و دکتر هاشم قاسم پور از آن جمله است ، ایشان که بنیانگزار درمانگاه دندانپزشکی خیریه گرگان وابسته به انجمن خیریه بانوان است در آبانماه ۱۳۸۴ شمسی با اهدای تجهیزات مورد نیاز یک دندانپزشکی بانی خیر شد و با این اقدام انسانی را با در اختیار نهادن یک دستگاه آپارتمان ۸۰ متری در خیابان شالیکوبی زمینه ساز راه اندازی درمانگاهی شد که اکنون ۴۵ دندانپزشک بصورت داوطلبانه در آن به بی بضاعتان کمک رسانی می نمایند ، در مانگاهی که با بهترین مواد لازم و زیر نظر سه تن از بهترین دندانپزشکان گلستانی اداره می شود امروز نشانه بزرگواری و کرامت دکتر هاشم قاسمپور است، به این خاطر در گفتگویی با ایشان زندگی اشان را مرور کرده ایم ، باشد که چراغ روشنی برای خدمت به دیگران افروخته باشیم.

تولد و دوران مدرسه

دکترهاشم قاسمپور درباره تولد و دوران مدسه اش می گوید: من متولد یکم آبانماه سال ۱۳۲۵ در محله باغ پلنگ گرگان متولد شده ام ودوران قبل از دبستان را در ملاخانه ملا باجی شهبازی گذراندم دکتر قاسمپور ادامه می دهد : سه سال دوران ابتدایی را در دبستان شیر و خورشید میدان عباسعلی و سه سال دیگر را در دبستان پانزده بهمن شاهزاده قاسم گذراندم.سیکل اول دبیرستان را در دبیرستان فخرالدین اسعد گرگانی و متوسطه را دبیرستان ایرانشهر گذرانده و دیپلم گرفتم. دکتر قاسمپور در باره شغل پدرش می گوید: پدرم مقابل شاهزاده قاسم به شغل آرد فروشی مشغول بود و یک آسیاب یک سنگه هم داشت در آن زمان در محله شاهزاده قاسم فقط منزل ما آب لوله کشی داشت و قبل از آن هم مانند بقیه مردم توسط آبکش ها که با الاغ اب حمل می کردند،آب می خریدیم و منبع بزرگ وسط محله شاهزاده قاسم هم جوابگوی مردم نبود و مردم بسیاری جهت پر کردن سطل ها و بشکه های آب معطل می شدند که البته پدرم اجازه داده بود که همسایگان از منزل ما آب مجانی ببرند چون همیشه تا آنجایی که برایش مقدور بود به همسایگان و فامیل کمک مالی می کرد دکتر هاشمپور نقبی هم به خاطرات سالهای دور دوران کودکی میزند و میگوید:یادم می آید که خودم هم به پدرم جهت تقسیم خربزه، هندوانه، برنج و آرد به خانه همسایگان و آشنایان محتاج کمک می کردم و همیشه چند زن فقیر با بچه هایشان هفته ای چند روز پشت درب خانه ما منتظر ناهار می نشستند و کارگر خانه ما « فاطمه » به آنها غذا و آب می داد. در دوران ابتدایی در دبستان دعا خوان سر صف بودم که پس از آن پرچم ایران را بالا می کشیدیم و سرود ایران را می خواندیم جالب آنکه هاشم قاسمپور نوجوان علایق مذهبی هم داشته است و مقید به احکام نیز بوده است ، وی در این باره می گوید : موقع نماز هم پیش نماز بودم که با شاگردان دیگر به مسجد شاهزاده قاسم که پدرم مدیریت آن را بعهده داشت می رفتیم، مسجدی که پدرم ساعت بزرگ و قشنگی به آنجا هدیه کرده بود که با زنگش همه به وجد می آمدند.

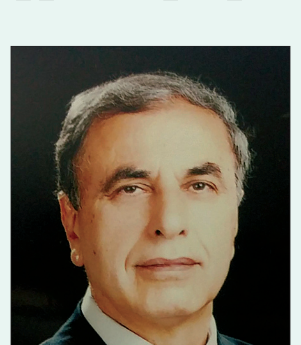

درگذشت پدر

پدر نیکوکار دکتر قاسمپور در جوانی جان به جان آفرین تسلیم کرده است ، ایشان با حسرت از آن دوران یاد می کند و خاطرات آن روزها را یاد آوری می کند :متاسفانه پدرم در جوانی – سی و نه سالگی – بخاطر فشار کار زیاد بر اثر بیماری قلبی فوت کرد ،درآن زمان من ۱۳ سال داشتم و برادرهایم نعمت ۱۱ سال، جعفر ۷ سال، صاحب ۵ سال و محموده ۸ ماهه بود.همانند پدر بزرگمان هاشم که او نیز زود دار فانی را وداع کرده بود و پدرم کهارشد خانواده بودسرپرستی آنها را بعهده گرفته بود، بعد از مرگ پدرم عموهایم رمضانعلی قاسمپور که طلا فروش بود و غلامحسین که داروخانه داشت سرپرستی ما را بعهده گرفتند و مغازه آرد فروشی و آسیاب یک سنگه و انبارها را اجاره دادند. من نیزبا فقدان پدر در زمان تحصیل دبیرستان همراه پسر عموی مادرم آقای نصرت اله لطیفی سرپرستی کارگران زمینهای کشاورزی عموی مادرم حاج علی اصغر لطیفی را بعهده داشتیم و من از این راه با درآمدی که بدست می آوردم پس انداز می کردم،زیرا پس از گرفتن دیپلم طبیعی تصمیم داشتم پزشک جراح شوم تابستان ها در داروخانه عمویم در گرگان و بندرشاه (بندر ترکمن)کار می کردم.

فقدان عمو و ادامه تحصیل

وقتی مشغول تحصیل در سال آخر دبیرستان در فیروز بهرام تهران بودم عمویم که قصد داشت مرا به انگلستان جهت اخذ دکترای پزشکی بفرستد ،در یک حادثه اسفناک اتومبیل بهمراه دو پسرش، مادربزرگم و کارگر زن منزلش در آتش سوختند من به ناچار به گرگان برگشتم که به امورات داروخانه رسیدگی کنم و نهایتا در دبیرستان ایرانشهر گرگان موفق به اخذ دیپلم شدم در کنکور دانشگاهی دندانپزشکی مشهد و کشاورزی تبریز قبول شدم ولی از آنجایی که می خواستم جراح قلب یا هر چیز دیگری غیر از دندانپزشکی شوم با توافق عموی بزرگم و دوتن از اقوام دیگرم دویست و دویست و صد جمعا پانصد تومان بعنوان قرض مشروط به اینکه پس از تحصیل به آنها برگردانم به کلاس اعزام دانشجویی تحصیلی آلمانی به تهران رفتم و پس از قبولی عازم اتریش شدم ورود من به اتریش درسپتامبر سال ۱۹۶۵ بود و در آنجا به تحصیل پزشکی مشغول گردیدم پس از دو سال تصمیم گرفتم که مواقع بیکاری را به کار بپردازم که کار فرش را انتخاب کردم که عمو و برادرم نعمت فرشهای ترکمنی برایم می فرستادند البته که استفاده خوبی هم داشت و کمک خرج زندگی و تحصیل می شد من پس از یک سال دوره راهنمایی ورودی دانشگاهی و سه سال دوره اول پزشکی وارد بیمارستان شدم ،از آن به بعد در تابستان ها و تعطیلات تا پایان تحصیل در اتاق های عمل کار میکردم که با درآمد بیمارستانی و فروش فرش قادر شدم برادرم نعمت را جهت تحصیل پزشکی به گراتس بیاورم.

قاسمپور و ورزش

دکتر قاسمپور دستی در ورزش نیز داشته است ایشان درباره سابقه ورزش خود میگویند:من کشتی گیر هم بودم و در باشگاه میدان عباسعلی کشتی فرنگی و آزاد میگرفتم در آن زمان تختی و حبیبی دو کشتی گیر معروف ایران و جهان بودند که در گرگان مهمان من بودند و من از نزدیک با آنها آشنا شدم پس از مرگ تختی من در نزدیک شهر گراتس یک جشن کاپ تختی نیزبرگزار کردم و کشتی گیران و ورزشکاران در آن شرکت کردند

کلام آخر

این پزشک وظیفه شناس و خیر در پایان می گوید:در تمام مدت زندگی و تحصیلم درصدد کمک به دیگران بوده ام چه از لحاظ مادی و معنوی و تحصیلی بوده ام که آن را از پدرم به ارث برده ام. در انجمن های خیریه اتریش در شهرهای مختلف شرکت و همکاری داشته ام تا آنجا که توانسته ام در خدمت مردم شهر و وطن خودم بوده و هستم و برای کمک های خداپسندانه قدمهای مثبتی برداشته ام و این مساله را برای خود افتخاری بزرگ میدانم .

آگهی مزایده عمومی
شرکت صنعتی بهپاک (سهامی عام) در نظر دارد
عرصه و اعیان یک قطعه زمین به مساحت ۴۱/۶۰۰ مترمربع (حدود ۴۱/۶۰۰ مترمربع زمین قبل از اصلاح) شامل تاسیسات فرسوده پنبه پاک کنی خود را واقع در شهر گرگان از طریق برگزاری مزایده عمومی به فروش برساند.متقاضیان می توانند حداکثر تا تاریخ ۹۵/۷/۲۹ جهت بازدید به محل ملک واقع در شهر گرگان، بلوار امام خمینی، ضلع شرقی فرهنگ سرای شهرداری گرگان (تلفن ۳۲۴۲۶۰۱۶-۰۱۷) مراجعه و حداکثر تا روز یکشنبه مورخ ۹۵/۸/۲ جهت دریافت اسناد مزایده و پرداخت سپرده شرکت در مزایده و یا ارائه ضمانت نامه بانکی به مبلغ دو میلیارد ریال به واحد فروش شرکت واقع در شهرستان بهشهر، بلوار شهید هاشمی نژاد (تلفن ۳۴۵۲۱۸۵۵-۰۱۱) مراجعه نمایند.
پاکات پیشنهادات، راس ساعت ۱۱ روز چهارشنبه مورخ ۹۵/۸/۵ در محل دفتر مرکزی شرکت واقع در تهران، خیابان قائم مقام فراهانی، خیابان بیست و دوم پلاک ۶ طبقه اول، مفتوح و قرائت خواهد شد و حضور پیشنهاد دهندگان در این جلسه بلامانع می باشد. شرکت در رد یا قبول پیشنهادات آزاد است.
شرکت صنعتی بهپاک (سهامی عام)

نیازمندیهای
روزنامه گلشن مهر
منتشر شد
۱۲ هزار نسخه
۰۱۷۳۲۲۳۲۸۸۵۰-۲
اعطای نمایندگی
نیازمندیهای گلشن مهر به
شهرستانهای استان گلستان
برای کسب اطلاعات بیشتر
با شماره ۰۱۷۳۲۲۳۲۸۸۵۰
تماس حاصل فرمایید.

خبر

اهدای اعضای بیمار مرگ مغزی در گلستان جان بخش چند نفر شد

اهدای عضو، اهدای زندگی

مسئول شناسائی اعضای پیوندی استان گلستان گفت: اعضای بدن دهمین بیمار مرگ مغزی استان طی سال جاری با رضایت خانواده او اهدا و به چند نفر زندگی و سلامت بخشید. زهرا شرکت روز یکشنبه در گفت و گو با خبرنگار ایرنا افزود: مرحوم علی تمسکنی زاهدی ۹ روز قبل در خواب دچار مرگ مغزی شده و به کما رفته بود و پزشکان مرگ وی را تایید کردند.وی اظهار کرد: با مذاکرات انجام شده با خانواده متوفی، آنان رضایت خود را مبنی بر اهدای اعضای بیمار خود اعلام کردند که پیکر مرحوم تمسکنی زاهدی ۴۷ ساله برای پیوند کلیه و نسوج دیگر به تهران منتقل شد. شرکت یادآور شد: از ابتدای سال جاری تاکنون اعضای ۱۰ بیمار مرگ مغزی در استان با تائید مرگ آنان از سوی پزشکان و رضایت خانواده به بیماران اهدا شده است. از سوی دیگر مدیرکل امور اجتماعی و فرهنگی استانداری گلستان گفت که در راستای احیای سنت حسنه اهدای عضو پس از تائید مرگ از سوی پزشکان و فرهنگ سازی در این بخش، ۱۱۵ نفر در استان از این اقدام انسانی استقبال و ثبت نام کرده اند. عبدالرضا چراغعلی با اشاره به اینکه این اداره کل با همکاری انجمن اهدای عضو ایرانیان در دو نوبت نسبت به ثبت نام اهداء کنندگان عضو اقدام نموده، افزود: کارکنان استانداری و دستگاههای اجرایی استان و سازمانهای مردم نهاد در ثبت نام برای اهدای عضو استقبال خوبی داشتند.

گلشن مهر
روزنامه
۰۱۷۳۲۲۵۱۳۱۶

اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، ورزشی
golshanemehr1@yahoo.com
» صاحب امتیاز: احسان مکتبی
maktabi.ehsan48@gmail.com
» مدیرمسئول: مریم قرآنی
ghorani_maryam@yahoo.com
» نشانی: گرگان-خیابان امام خمینی-پاساژ قدس-طبقه سوم
تلفکس: ۳۲۲۴۱۱۹۵-۳۲۲۴۴۳۰۲-۰۱۷
» نشانی سازمان آگهی های تهران: تهران-خیابان ستارخان-خیابان رحیمی اصل
کوچه ششم شرقی-پلاک ۱-تلفن: ۸۲۴۲۷-۰۲۱
گلشن مهر
دوشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۵ / سال هجدهم / شماره ۱۵۰۹

شعر

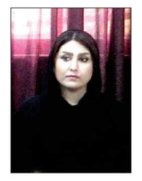
مینا سراوانی

اگر با هر غمی اَبروی من بالا نمی آید
صبوری می کنم آن روی من بالا نمی آید

بیا کوتاه کن موی بلندم را اگر این طور
نوازش های تو از موی من بالا نمی آید

به قدری غصه ها خم کردآن قدّ بلندم را
که دیگر دست حاجت گوی من بالا نمی آید

گذشتن از شب نیلی چشمم آب خوردن بود
عصا جان هیچ از جادوی من بالا نمی آید

شبیه دست های خالی و زخمی ماهی گیر
به غیر از خرده سنگ از جوی من بالا نمی آید

چگونه غصه‌ات در اشک هایم غرق خواهد شد
در این آبی که تا زانوی من بالا نمی آید؟

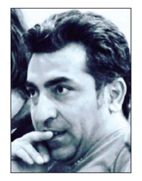
بنیامین دیلم کتولی

اگر از رفتن اهل هنر جوهر به جا مانده
هنرمندانه تر از رفتن تو سر به جا مانده
چنان شمشیرها در استخوانهایت فرو رفتند
که در گوشم صدای پتک آهنگر به جا مانده
چرا ناراحتی آخر، مگر بابا نمی بینی
که از هر اکبرت صدها علی اصغر به جا مانده؟
به تیر هیچ صیادی تنت پرپر نخواهدشد
اگرچه در قفس بعد از تو مشتی پر به جا مانده
تو با إنا و أعطینا چه سری در میان داری
که در تفسیر آن لب ها الابتر به جا مانده
تماشا کن که زین العابدینت خطبه می خواند
هنوز از کربلا یک نیمه ی دیگر به جا مانده.

سیدمحدثه حسینی

این روزها آدم هوای تازه می خواهد
در زندگی یک عشق بی اندازه می خواهد

شعری که سودای جهانی تر شدن دارد
یک شاعر خوب بلند آوازه می خواهد

شهرم برای میهمانی مثل تو دیگر
در های کوچک نه که صد دروازه می خواهد

هی مو به مو می خوانمت اعجاز تو کم نیست
هر خط قرآن تو یک شیرازه می خواهد

اندازه ی لبخند تو هم که نباشم گاه
یک صورت زیبا کمی خمیازه می خواهد!

صابر پرندوار

درکنارمن و تو قوری چایی خوب است
اینکه با عاشق خود راه می آیی خوب است

به دلم زخم زدی ... بعد ازنمک پاشیدی
نمک از دست تو ای عشق خدایی خوب است

بگذار عکس بگیرم،من و تو، در باران
چه قدر ثبت چنین خاطره هایی خوب است

همه ی سال،کنار تو قدم خواهم زد
دست در دست تو،هر آب و هوایی خوب است

میوه ی خنده ی شیرین تو خوردن دارد
بوسه چیدن ز لب چون تو بلایی خوب است

لب تو لول تفنگ و من بیچاره هدف
آه، لفتش نده شلیک نهایی خوب است

بغض کن گاه گداری وسط دعواها
وسط معرکه مظلوم نمایی خوب است

گوشم از حرف دو پهلوی شما تیر کشید
فکر کردم چه قدر ناشنوایی خوب است

روزها توی خیالاتم و شب در خوابم
اینکه همراه منی،در همه جایی خوب است

کاش یک لحظه بیایی و ببینم بروی
دیدن روی تو حتی سرپایی خوب است

روسری بازکن و موی رهاکن درباد
شک نکن درهمه احوال رهایی خوب است.

مشکلش چیست که در کوچه تورا بوسیدم؟
وقت دیوانه شدن غرب گرایی خوب است

با عبور از سفیدی سکوت

نقد ونظری بر «با اینکه چاپ شدم» از حبیب موسوی بی بالانی

خسرو بنایی– دفتر شعر با اینکه چاپ شدم انگارمی خواهد خودش را به عنوان یک اتفاقی که آن را با تاخیر به چنگ آورده معرفی کند. تیتری که میتواند بسیاری از آنات و لحظه های غیر مترقبه وپروژه نوشتاری دیر به انجام رسیده را در رسمیت چاپ شدن به ذهن متبادر کند.

انگار چاپ شدن شعر خود تحقق بخشی از وجود نادیده شاعر در جسمیت کتاب است. تیتری اگزیستانزیال و شوخ طبعانه که درعین حال صراحتی ژورنال هم دارد. اما در بطن خود شاعرانگی شاعری ست که خود را در زاویه های منفرد به کشف هستی زبان اش می نشیند.

انگار چاپ شدن یا نشدن مرزهایی از شاعرانگی را در حدود و جغرافیایی از انگاره های تنهایی را ترسیم می کند و چاپ شدن و نشدن گونه ای از تقدیر جبری شاعرانه ست . .

اما تنهایی یکی از موتیف های پرتحرکی ست که در شعر های حبیب از جنبه عینی با توجه به کارکرد اش در نظام نشانه ای کاربردی می شود .در شعر «سیاه شار « تنهایی ابژه ای ست که از پتانسیل صرف انتزاعی اش تخلیه می شود .و به مادیت و عینت تجربی می رسد. در این شعر تنهایی درسه حالت بیانگری و حسی و روایی ادغام می شود .

با چشم های روشن تو اما / هنوز آبشار کلاغ می ریزد / بر سرنوشت سر انگشتهای وحشی و بی چاره ام / و از صدای کلاغ / من نگرانم / بر استقامت باغ / گلی بروید / از تنهایی / درست مثل پری زادهای مبهم بازیگوش / که در عفونت این تنهای /زندگی دارند / چقدر این تنهایی / برای باغ و برای آبشار و برای من / نامه می نوشت / ولی نمی دانم چرا هرگز / از کبوتری که نامه های سوخته اش را/ برای ما می خواند تشکر نکرد ....(ص ۹و ۱۰)

در این شعر تنهایی هم وضعیت هست هم حالت وهم یک شخص منفرد در چشمندازی از سوژه شعر .برای همین گاهی جنبه وجود شناسانه یک واژه ، دارای ساختی فضایی می شود. اما واژه تنهایی دیگر یک دال معین نیست و می خواهد از انگارهای تاریخی و بارمعنایی معلوف و تراژیک اش به خاطره خوانی بپردازد و آنرا در ساخت فرمی سیال منعطف سازد. در واقع تنهایی در کنش های تاویلی بسامدی متغیر در معنایابی می یابد در این شعر تنهایی از موقعیت اضطرار حرکت و از فیزیک و لرزه های عینی اش عبور می کند تا در یک موقعیت ذهنی جابه جا شود و با هویتی متنی، هم جنبه فاعلیت وهم از حالت مفعولیت برخودار شود.

دروافع من انسانی به تنهایی و باغ و کلاغ وکبوتر و بهار سرایت می کند و تکنیک این همانی در روندی منعطف حرکت می کند و فضای تلخ و گروتسک وار را می سازد.

در شعر (ادامه ام ص ۱۱) متن بر اساس یک تیتر که از خوداگاه سرچشمه گرفته حرکت می کند و کنش مفهومی شعر، فرمی دایره وار در روایت دارد. البته این یکی از ویژگی های شعر های با اینکه چاپ شده است که هر شعر با تمام المان های اندوه وار ولی متفاوت در اجرا و روایت گری ما را با وضعیتی جدیدی در پروسه سازی های ذهنی شعر مواجه می کند . در واقع سطر اول شعر وجه پدیداری شروع را استارت می زند اما در سطر دوم به یکباره تصاویر ذهنی شروع می شود. یعنی خط اتصال بیانگری عینی سطر اول و ادامه شعر در راستای پروسه روانی و اجرای خیالی هم وجهی عینی و ملموس دارد و تصاویر خیالی در گسست های تصویری پیش می رود وبا تکنیک گفتاری شعر دریک تبادلی تصویر و غیرتصویری جابه جا می شود:

من از ادامه ی خودم می ترسم / این گونه که در دست هایم /گیاهانی سبز می شوند / و پرندگانی بر شاخه هایشان می نشینند / مجبورم / حملشان کنم به ادامه تاریخ / و از کلمه خالی می شوند / شاید اگر گیاهان را بکنم / و پرندگان را بتارانم از دست هایم کلمه هایی سر بزنند مثل عشق / عقیده /فرصت ....(ص ۱۱)

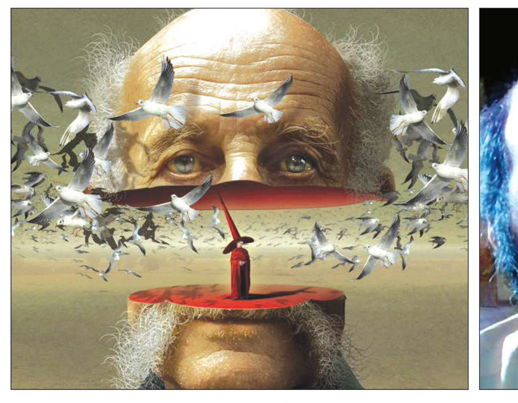

گرچه تم ومضامین ریخته در متن وضوحی معنایی ندارند و در دال های پیاپی چون عشق و عقیده و فرصت منجمد و کلی به نظر می رسد اما آنچه در ارکان عمودی روایت القا می شود نوع شکل یابی جریان روانی شعر است . در میانه شعر به نظر می رسد ذهنیت راوی تخمیر در چشمنداز روایت نیست و زاویه داوری های ارزشی اش را در سایه روشن روایت نهاده است . اما در پایان کنترل ذهنی شعر انگار دست راوی ناهشیار است که بار دراماتیک سطرها را به دست دارد و می گوید :

اما اگر این کارها را بکنم / دست هایم از آرنج کنده می شوند / و هیچ کله ای جایی برای سر زندن / نخواهد داشت

در شعر (گفتنم ص ۱۵) یک اجرای آیرونی و شوخ طبعانه و شبه فلسفی داریم که بیشتر با بیانگری و با تصاویر خود ارجاع درون متنی ادراکی عینی از مرگ را به سخره می گیرد. در غالب شعر این دفتر دال ها و نشانه های اعظمی چون مرگ و تنهایی و عشق بدل به شخصیت متنی می شوند :

از خستگی نشسته ام / پهلوی اشتهای مرگ هی التماس می کنم / مرا ببلعد / با پوست و استخوانم / پس بدهد جایی / که این همه تنهایی / بر حرف های من / سایه نیندازد / کسی باشد / روبه رو / که حرف های مرا ببرد توی قلبش / تبدیل کن به یک لبخند / برگرداند به دهان خودم (ص ۱۵)

گاه ترکیب لحن کلاسیک و و ادیبانه و تعزلی و گفتاری با نوعی رمانتیسم شخصی بیان می شود که طنین موسیقایی و محتوایی شعر را در یک فضا ترکیب می کند .در اینگونه شعر ها هنوز شاعر با تمام توان ذهنی و امکانات فراخ تکنیکی وهمچنین به تدوین و ترکیب چند فضایی و لحن های متفاوت دست نمی زند و سوژه سخنگو شعر ،مرکز ثقل شعر را در سطر سازی وروایت های کوتاه رابعهد دارد و گاه وزنی سایه وار پیدا می کند اما زبان از تشخص و فیگوری اندیویدیال وفرد گرایانه برخورداراست.

در شعر یکی من ام می خوانیم :

در حالتی که ماه / شب را زیر بار تمنای وصل سحرکرد / از سایه های رد شده از کوچه های خیس / تنها ، یک منم / که پریشانی / در لمس ناحیه هایی کرخ از انگشتانم / حس عجیب دست زدن / به بوی واهمه از تنهایی / از تنهایی را می بلعد / آه / آه / این خزیدن باران در حس پیرهنم / به هر پنجره ای می رسم / نگاه می کنم / نگاه می کنم / اما ماه همچنان به حالت خمیازه شب را سحر می کند .

دربعضی شعر های نسبتا کوتاه این دفتر با برشی های از احوالات معنوی میان انسان با بدن اش و احوالت فیزیکی و آنچه در چشمنداز شهودی قرار می گیرد مواجه ایم. یعنی کنش درونی و بیرونی در تجربه بلافصل ذهنی متبادر می شود. و این همان نگاه شاعرانه به تجربه های ست که خصلت فراواقعی پیدا می کند. یعنی شاعر اسیر و بسته نگاه خود نمی ماند ولی سعی می کند اتمسفر شعر را در محدوده مفاهیم، انرژیک کند.در شعر بععع (۴۰) که با یک فرض هندسی در زبان شکل می گیرد. و با یک هم آوایی بین لحن ادیبانه و ذهنیت شهودی عرفانی ، فضای غریبی ولی فاخر و تزینی در سطرها می سازد که با فضای گفتاری و مونولوگ های غالب این دفتر متفاوت است . به گونه ای که نوعی شطح گویی غیر تصویری ، معنا را در قفای زبان به تعویق می اندازد.

من از شکل بعدی ی دایره ام / علامت استغفارم که روی مزار پلک تو نی نی می زنم و چوپان را خلا ص می کنم از ساعت / باد با ریشه های استوانه در زمهریر ساز/سوزن روی ناف ختن / نافه در انحنای وضوح از شوربختی ی مونیتور /می زند بیرون عکس دو چشم / برگ های ام المصائب نارنج / مصیبت بی کلمه گی / وقتی کلمه برای فضا از انقضای تاریخ حرف قرض می کند /....

در شعر امواج (ص۱۹)شعر از ظرفیت های کلامی به طور خود انگیخته از کانون های روایی اش ، جا عوض می کند و با کنترلی ارادی و غیر ارادی ، انسجام ساختاری شعر را حفظ می کند .استفاده از تکنیک آشنایی زادی در سیر جغرافیایی روایت ، پیش می رود و پرش های ذهنی گسست ها ی غیر منتظره ندارند. وعینیت شعر زاویه دیدی می سازد که در سه سطر اول گفته می شود و در عین حال از ساخت فیزیکال و اجرایی هم برخورداراست ...

مقداری از من است بدن / مقداری از اتاق / مقداری دیگری از طرز راه رفتن شب

اما تفکر شاعرانه و گزاره های وصفی در پروسه هیجان سازی های ناخودآگاه خود از ویژگی های غیر متعارف زبان حبیب در شعر است . که راوی رویکردی خویش خواهانه هم به لحاظ عاطفی و حسی در متن دارد. اما در این شعر کنش ها آوایی و تخیل فانتزی و ارتعاشات ذهنی را به یک عینیت نرم و خوش خلق بدل کرده است. در واقع درغالب شعرهای این دفتر کنش های رمانتیکی و و سوگوار و تراژیک از تشخصی فردی وخود بنیاد برخوردارند وتخیل با قصویتی افسون زده و شعبده وار، سازه ها و طرح واره هایی مستقلی و خود بسنده ای از زبان روایی می سازد . ساعت ها به ماه نگاه می کنم / با دختری که در موهایش /به صورت یک آواز در آمده است / بعد / به مه ماه می گویم بیاید توی اتاقم / اما / ماه فقط می خندد / و یک شعاع طلایی از صدای آن دختر را / می فرستد توی اتاقم / تا با آن / کلماتی برای شعری عاشقانه بسازم / مثل ابر / رفتن / خداحافظ / وآن رشته طلایی ی صدا / به شکل یک گنجشک در می آید / یا یک بنفشه زار /اتاقم را ترک می کند / تا با جمله ای که در وصف تماشای ماه / از اتاق / برایم باقی گذاشته / به ماه نگاه کنم .

ادبیات فارسی و هویت ملی

* محمدرضا مرادی طادی

ادبیات فُرم مُتعالی زبان است که بر خلاف زبان عادی و روزمره حاَمل آگاهی است.ادبیات صِرف چینش واژگان نیست بلکه در بُنیان خود صورتی از آگاهی را و گونه‌ای از جهان بینی را حمل می کند که در لا به لای کلمات و ورای نظم ظاهری آنها پنهان شده است.ادبیات می تواند در فُرم های مختلفی اعمٌ از شعر و داستان و نظم و نثر متجلی شود،ولی تنها وقتی می تواند در مقولهٔ امر ادبی قرار بگیرد که اگرچه به زبان به ماهو زبان پرداخته است ولی معهذا در همین صورتِ فُرم گون خود معانی‌ای چند لایه را پنهان می کند.عشق و نفرت،مهر و دوستی،کین و دشمنی،خشم و مهربانی و هر آن چه که انسانی است یا برای زیستِ انسان ضروری است در فُرمی بیان می شود که کلمه بر معنا تقدم دارد ولی الزاماً اصالت ندارد،چرا که آخر الامر بایستی همان معنایی را که تلاش کرده در هزار توی کلمات پنهان کند به گونه‌ای آشکار نَماید تا بتواند صرفاً صورتِ آگاهی‌ای که مدّنظر داشته را پدیدار کند. ادبیات به همین دلیل که صورت آگاهی را حمل می کند محمل پدیدار شدن هویت ملی نیز هست.ادبیاتِ هر قومی صورتِ آگاهی ملی آنان است که تجاربِ زیستی،اساطیر،خاطره های جمعی،یادواره های درد و رنجِ تاریخی ،و فراز و فرود یک ملت و حرکتش در تاریخ را روایت می کند،لذا می تواند بنیادی برای تامین وحدت ملی یک جامعه باشد،بدیهی است این حکم در جوامعی صادق است که گونه ای استشعار به امر ملی در آحاد و توده ها وجود داشته باشد و آنها خود را نه بسان تفرقی از قبایل و گروه ها بلکه زیر چتر واحد یک مفهوم فراگیرتر ببینند. یکی از نشانه هایی که می تواند این استشعار بر امر ملی را در فُرم ادبی بازیابد،وجود ژانرِ حماسه در ادبیات یک ملت است.حماسه که محلی تجلّی افتخارات ملی است تنها وقتی می تواند پدیدار شود که افراد یک جامعه خود را در کلیّت فراگیری به نام ملیّت قرار داده باشند.برای مثال در جوامع عربی که فاقد روح ملی هستند و امر قبیلگی بر امر ملی تقدم بالذاته دارد،فُرمی به نام حماسه وجود تاریخی نداشته و تنها چیزی که دیده می شود «ملحمه نگاری» است که بیش از هر چیزی،چنان که از معنای لغوی آن بر می آید،شرح خونریزی ها و خونخواهی های قبیلگی است و نه تجلّی گاه اتحاد ملی علیه بیگانگان مهاجم.ایرانیان از دیرباز بر این هویت ملی آگاهی داشته اند و همواره کوشیده اند تا اگر از هر قوم و منطقه ای بوده اند ولی ایرانیّت خود را فرو ننهند.لذا می توان گفت که زبان و ادبیات فارسی یکی از مهمترین منابع هویتی ما و یکی از اصلی ترین ارکان اتحاد ملی ما در تاریخ بوده است.در طی تاریخ ایران زمین زبان فارسی همواره یکی از منابع معناساز برای هویت افراد در این حوزهٔ فرهنگی بوده است.زبان فارسی چتری جامع بوده که بر فراز تمامی گویش ها و لهجه های محلی و منطقه‌ای قرار داشته است،به نحوی که حتی خُرده زبان های محلی و گویش های فردی نیز اولویت آن را قبول داشته اند.این نکته را می توان از نظر تاریخی در دیوان اشعار شاعران دو زبانه پی جویی کرد،که چگونه آنها ضمن دانستن و تسلط بر زبان های محلی اغلب اشعار خود را به زبان ملی ما سروده اند(مثلاً از قدما قطران تبریزی و از متأخران شهریار) و خود را بخشی از یک هویت فراگیرتر دانسته‌اند که الزاماً بایستی با آن رابطه برقرار کرده و خود را در درون این «ما»ی جمعی فراگیر و ملی قرار دهند. زبان فارسی نه تنها ابزاری برای گفتگو و مفاهمه و نه تنها منبعی برای تولید هویت بلکه حامل نظامی از ارزش های خاص بوده است که توانسته وحدت سرزمینی ایران را در طول تاریخ پُر تنش خود حفظ کند.به تعبیر دکتر سید جواد طباطبایی:«زبان فارسی تنها زبان فارسی زبانان ایران نیست، بلکه در طول تاریخ ایران زبان همهٔ مردم ایران و حتی بخشی و گروه هایی از مردم غیر ایرانی بوده است. زبان فارسی زبانی در میان دیگر زبان های ایرانی و همهٔ زبان هایی که به آن تکلم می شود نیست، بلکه همهٔ مردم ایران جان فرهنگ و روح قومی خود را در آن دمیده اند. به این اعتبار فارسی زبان تکوین ملت ایران و تداوم ملی این ملت است.»ما شواهد بسیاری را سراغ داریم که در آن شاهد حضور آگاهی ملی در زبان هستیم به نحوی که افراد زبان فارسی را بسان امری فاخر و باردار از ارزش‌هایی متعالی با خود حمل کرده اند و حتی به بیگانگان انتقال داده اند.برای اثبات مدعا ما دو نمونهٔ مختصر را ذکر می کنیم که مشتی از خروار است.ابن بطوطه جهانگرد مراکشی حدود ۵۵ سال بعد از مرگ سعدی به چین رفته است.هنگام بازگشت از

مهمانی بزرگی در نزد امیر بزرگ «قُرطی» که امیرالامرای چین است بر سفینه‌ای سوار شده که پسر امیر در سفینهٔ دیگری سوار بوده و از اهل طرب و موسیقی جمعی را همراه داشته است.این موسیقی دانان به چینی و عربی و فارسی می نواخته اند امّا پسر امیر به آواز فارسی عشقی مخصوص داشته و آهنگی به این زبان می خوانده که ابن بطوطه چون چندین بار به لحنی که می خوانده اند گوش داده آن را یاد گرفته است . ابن بطوطه نوشته است که آنها چنین می گفتند:«تا دل به محنت دادی در بحر فکر افتادی/ چون در نماز ایستادی گویی به محراب اندری»(سفرنامهٔ ابن‌بطوطه،۳۰۵:۲)

ولی بالواقع صورت اصلی شعر این گونه است:

تا دل به محنت داده‌ام
در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام
گویی به محراب اندری

نمونهٔ دیگر دقیقاً با مسالهٔ شاهنامه و حماسهٔ ملی ما مرتبط است.سرودن شاهنامه در سال ۴۰۰ هجری قمری/۱۰۰۹ میلادی به پایان رسیده است.پروفسور کوریاناگی،استاد زبان فارسی در دانشگاه های توکیو و مترجم شاهنامه به زبان ژاپنی،در گفتاری با عنوان«اعتقاد فردوسی به سرنوشت»حکایتی را درباب چگونگی ورود دو شعر فارسی به ژاپن در سال ۱۲۱۷ میلادی،یعنی دو قرن پس از مرگ فردوسی،نقل می کند که نشان می دهد شعر فردوسی تا چه حد در خاطر مردم روزگار جا داشته است.می گوید:یک راهب بودایی ژاپنی به نام کیوسای(Kuosei) در سال ۱۲۱۷ میلادی،در بندر زیتون در جنوب چین به گروهی از بازرگانان ایرانی که از خلیج فارس با کشتی به چین آمده بودند برخورده و از آنان به یادگار چیزی خواسته است.یکی از آن بازرگانان ایرانی روی یک ورقه با قلم مو به خط نسخ سه بیت شعر نوشته و به وی داده است که همچنان در شهر قدیم توکیو محفوظ مانده است.یک بیت از آن سه بیت چنین بوده است:«جهان یادگار است و ما رفتنی/به مردم نماند به جز مردمی»،استاد ژاپنی پس از تحقیق دریافته است که این بیت صورتِ از خاطر نقل شدهٔ بیتی از فردوسی در داستان رستم و اسفندیار است که در نسخهٔ شاهنامهٔ مسکو چنین آمده است:«جهان یادگار است و ما رفتنی/ به گیتی نماند به جز مردمی»(باقر پرهام،مبانی شهریاری در شاهنامه).بنابراین مشاهده می کنیم که اقوام ایرانی شعر و ادب فارسی را نه تنها وجهی از هویت خود و رکنی از وحدت ملی شان می دانسته اند بلکه حتی آن را بسان بُعدی تفاخرآمیز از تمدن و فرهنگشان با خود به این سوی و آن سوی جهان می بُرده اند و به ترویج و تکریم آن مشغول بوده اند.چنین اقبالی به زبان و ادب حتی در میان طبقات فرودست جامعه دلیلی جز عُلقهٔ ملی به این زبان نداشته است،چرا که این زبان نه صرف ابزاری برای گفتگو و مفاهمه بلکه پدیدهٔ متعالی‌ای بوده که با جان آنان آمیخته بوده‌است.زبانی که حامل آگاهی تاریخی ما و محل تکوین هویت ملی مان بوده است.بنابراین می توان گفت که زبان فارسی در کشاکش تاریخ وحدتِ ایران را،علی رغم کثرت اقوام،تضمین کرده است.

*دکترای اندیشه سیاسی، پژوهشگر و نویسنده در حوزه مطالعاتی ایران

جیز نقد

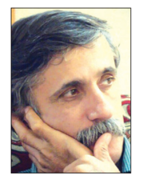
مهران آبادی

* استاد هنرهای‌تجسمی

منتقدین ، قیافه ها و رفتارهای کشف نا شدنی خاص خود را دارندوهرچه ریز می شوی که به کشف وجوه پنهان این رفتارها وخصوصیت ها دست بزنی، هیهات !دست ات جیز می شودو کلام ات چیز...

آن روز که در آینده می شود امروز طی شده ی من در یک روز آفتابی که در بابِ هنر داشتم، کلاف کلامی راَ می ساختم وزبان در غار دهان برای جوانی می چرخاندم که گرل فرندَش را خلوتِ آلاچیقی آورده بودومشترک دست به دور کمر، یک دور قمری هم به عالم هیروت افلاک زده بودند با کامی از معجون گل که درسرفه های پیاپی شان ممزوج قهقه های پی یا پی بود وسرخوشانه کار من را حیات خلوت شان کرده بودند؛ پسری آمد با جثه ای تیز وزبل وکله ای که ازگردی به نارگیل می زد با همان ترکیبِ چشم های میمونی وبینی تخت وحراف وپرسان که :

–اینا چی ان ساختی؟

آن جفتِ سرخوش ،شنگی و قهقه شان را برده بودَند که کامی دیگر بزنند و دوباره بیایند وبشنوند،پاسخ نیمه ی مراکه هنر در دیدن شما اتفاق می افتد!

–اینا دندان عقل اند!

–ایی چه دندان عقلی ست و چه دهانی آنرا در خود جای می دهد؟

باید می گفتم که نگفتم ،گاهی هنر برای امر گفتن به اغراق متوسل می شود یاتغییر در ساختارحجم هاراه به معانی جدید می برد واین ازخواص ذهن آدمی است که اغیاب را به ارجاعات بدیعی می کشاند.

–دندان عقل را تا کنون دیده ای؟

–نه!

–این دندان عقلی است که من دیده ام.

– شاید در خواب دیده ای پس این تندیس خواب توست!

پسرک این جمله رامی گوید ودنبال توپ بازی اش می دود.

فرصت جوابی برایم نمی ماند با این سرعتی که اودر ادای جمله اش داشت.

بعد پدرش می آید.

– بزرگمهر پسر من است .همیشه همین طوری است.پر پرسش وحاضر به جواب ودر تک و دو!

هیچ گاه ،هیچ رویدادی را بی پرسش و طرح نظر نمی گذارد.یک فیلم را، حتا تا پایان در آرامش با او ندیده ام.همه ی اتفاقات برای او مجموعه ای از پرسش های دمادم را داراست. هیچ مسئله ای اورا قانع نمی کند!

– کلاس چندم است؟

او کلاس بندی بچه ها با درجه ی متفاوت عقلی را ،محصول یک ناگزیری می داند که نظام آموزشی به علت ناتوانی از تشخیص این تفاوت ها ،تن به آن داده است.

معماری مدرسه ها با فضاهای بسته و راهرو های متصل ،وجه مشترک زندان ومدرسه است با این تفاوت که زندان مدرک نمی دهد ولی مدرسه ها،کارنامه ای در پایان می دهند که نمره ی اخلاق،در آن مهر تاییدیه ای بر عملکرد رفتاری است. این جنون ناتوانی است!

او را از مدرسه بیرون کرده اند.معلم ها با دانش آموزان واولیا ی شان به اداره شکایت برده اند که مزاحم بزرگی برای محیط مدرسه است.اوبا پرسش های عجیب و غریب از آموزگاران وایراد از کتاب های درسی همه را نسبت به مطالب آنها بی اعتقاد کرده است.

شعر

کسرا عنقایی

برچهره‌ام سیلی می‌زنند،
پرندگانی که جفت‌هایشان را یافته‌اند
از فراز سرم می‌گذرند
وسایه‌هایشان
دیوار را می‌خراشد.
حقیقتی در میان نیست
فقط
پرچم‌ها رنگ‌های گوناگون دارند
و گونه تو
کبود شده است.

نشست ادبی

نشست ماهانه خانه شعر و ادبیات گرگان
چهارشنبه پایانی هر ماه
برگزار می گردد

نشانی: گرگان . انبار جهاد .
ساختمان پزشکی گلستان. طبقه
چهارم. کانون دوستداران کتاب

گلشن مهر
۰۱۷۳۲۲۵۱۳۱۶